



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

زن، زندگی، آزادی: دستاوردها و چشم‌اندازها



مهر ۱۴۰۱

خیزش جدید مردم ایران در واکنش به قتل فجیع مهسا امینی توسط گشت ارشاد با سرعت در حال گسترش است. شهرها یکی پس از دیگری به این موج می‌پیوندند و لایه‌های گوناگون آن را تقویت می‌کنند. قدرت و شتاب گسترش این جنبش که با روحیه‌ی تهاجمی مردم نمود چشم‌گیری یافته به واقع لحظه به لحظه افزایش می‌یابد و به نظر نمی‌رسد که سر ایستادن داشته باشد. اما شور و هیجان نباید مانع قضاوت منطقی و عقلانی شود. لحظه‌ای مکث و نگریستن به آن‌چه که طی کرده‌ایم و نگاه به پیش روی این امکان را می‌دهد که دریابیم این جنبش همانند جنبش‌های چند سال اخیر به‌ویژه خیزش‌های ۹۶ و ۹۸ با چه نقاط ضعف و قوتی همراه است، در بطن خود و ضمن گسترشی که می‌یابد چه امکاناتی را دربردارد و این امکانات چگونه می‌تواند بر خود این جنبش و روند آن تأثیر بگذارد.

(۱)

شعار مرکزی و عامل وحدت‌بخش خیزش کنونی در عبارت زیبای «زن، زندگی، آزادی» (ژن، ژیان، ئازادی) تبلور یافته است. این شعار که ریشه در تاریخ مبارزات رهایی‌بخش در خاورمیانه به‌ویژه منطقه‌ی کردستان دارد، گویی چکیده‌ی تضادهای دیرینه‌ای است که بخش اعظم مردم ایران در خلال چهل و چهار سال حکومت اسلامی با آن مواجه بودند. احساسات خدشه‌دارشده‌ی مردم از ظلم و ستم آشکار به دختری جوان توانست بخش‌های گوناگون جمعیت در شهرهای بزرگ و کوچک، و اقوام و ملیت‌های گوناگون ایران را حول محوریت مسئله‌ی تبعیض بر زنان به شکل‌های گوناگون و به‌ویژه حجاب اجباری متحد کند. اما این پرسش مطرح می‌شود که تا چه حد این شعار ظرفیت و توانایی دربرگیری مطالبات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مردم را دارد؟ خواست مبارزه با تبعیض علیه زنان که در شکل‌های گوناگون مطرح می‌شود در واقع یکی از اصیل‌ترین مطالبات کل جامعه‌ی ایران چه مرد و چه زن از ابتدای انقلاب بهمن ۵۷ تا به امروز است. این خواست با مبانی اساسی تفکر و دیدگاه ایدئولوژیک حکومت اسلامی در تضادی اساسی قرار دارد و مخالفت با آزادی زنان یکی از مهم‌ترین ارکان هویت حاکمان را تشکیل می‌دهد. اما این مخالفت فقط در بعدی حقوقی مطرح نیست که با اعطای برخی حقوق ظاهری به زنان رفع شود. هویت زن به عنوان نماد مخالفت با کلیت نظام اسلامی در واقع انواع پیش‌فرض‌های دیگری را پیش می‌کشد: حذف حجاب اجباری به معنای انتخاب نوع پوشش و

نوع سبک زندگی و در یک کلام پذیرش حق زنان بر تن و سرنوشت خویش است؛ اعطای برابری حقوقی به زنان در ازدواج و طلاق و ارث و نظایر آن به معنای به لرزه درآوردن ارکان ایدئولوژیک و دینی حاکمان است. آزادی زنان در کشوری مانند ایران هم‌چون بمبی عمل می‌کند که تمامی مناسبات عقب‌مانده‌ی اجتماعی را می‌ترکاند. اما آیا آزادی زنان به‌تنهایی می‌تواند به سایر تضادهای اساسی این جامعه پاسخ دهد؟ در پاسخ به این سوال باید به این نکته توجه کرد که این شعار در دل خود واجد بدیلی دموکراتیک است که مردسالاری و دیکتاتوری را هم‌زمان هدف می‌گیرد. از همین روست که نه فقط از سوی کردها که این شعار در مبارزات فرامنطقه‌ای‌شان شعاری آشنا و نمادین به شمار می‌آید، بلکه از سوی گروه‌ها و اقشار دیگر مردم نیز به سرعت پذیرفته و به کار گرفته شد. با این حال گسترش این شعار به گونه‌ای که دیگر مطالبات و تضادهای چندوجهی جامعه‌ی ایران را علیه نظام سرمایه‌داری دین‌مدار حاکم بر کشور دربرگیرد، به شرایط و ضرورت‌ها و ظرفیت‌های دیگر عرصه‌ی مبارزه بستگی خواهد داشت که هنوز تا حدودی ناروشن است. هر جنبشی در مسیر تحول و تکامل خود از فراز و نشیب‌های گوناگونی عبور خواهد کرد که در نتیجه‌ی آن‌ها ائتلاف و انسجام جامع اولیه‌ی خود را بنا بر سویه‌های طبقاتی، نژادی، جنسیتی و فرهنگی حامیان و همراهانش از دست می‌دهد. به‌محض طی شدن دوران انسجام اولیه که پیرامون نفی دشمنی مشترک شکل گرفته است، به‌محض سربرآوردن ناگزیر هر بدیل سیاسی ممکن در افق جنبش، همان جدال‌های کهنه‌ای که تا به همان مقطع مانع از شکل‌گیری چنین ائتلاف گسترده‌ای بود، می‌تواند در لوای تازه‌ای باعث تجزیه‌ی بلوک انقلابی می‌شود. از همین‌رو، پرداختن به زمینه‌های مشترکی که جامعیت و شمولیتی چنان داشته باشد که بخش‌های هرچه بیش‌تری از این جنبش نوپا را در مراحل آتی کنار هم نگاه دارد، نه برآمده از نوعی اعتمادبه‌نفس روشنفکرانه بلکه نشأت گرفته از ضرورتی است که در مراحل آتی این جنبش، حفظ انسجام را به ضروری‌ترین عامل حیات آن بدل می‌سازد. جنبشی که قرار باشد در بلندمدت به تقابل با توحش رژیم سرکوب‌گر برآید و در این مسیر جز توان درون‌زای خود، تکیه‌گاه دیگری نطلبد، از پرداختن به این موضوع ناگزیر است.

(۲)

با همه‌ی این‌ها، در همین مقطع نیز می‌توان دید که توده‌های مردمی که به خیزش کنونی پیوستند به همین خواست و شعار اکتفا نکردند و به سرعت کلیت نظام موجود را زیر سوال بردند. در فاصله‌ی چند روز «مرگ بر دیکتاتور» به عنوان یکی از شعارهای اصلی مردم مطرح شد. شعار مرگ بر دیکتاتور همچون شعار

آزادی زنان نقش محوری در گردآمدن توده‌های وسیع مردم در همه‌ی شهرها دارد، توده‌هایی که پیوسته تحت فشار عوامل و عناصر دیکتاتور و نظام دیکتاتوری - دینی حاکم بوده‌اند. قدرت انفجاری این شعار عملاً مفهوم موردنظر دستگاه ایدئولوژیک حاکم از حکمرانی تحت ولایت فقیه را زیر سوال می‌برد و پایه‌ی دینی و به اصطلاح ملکوتی آن را به شدت زمینی و این جهانی می‌کند. توده‌های مردم با این خواست عملاً نظم استوار بر فریب و خدعه و چهره‌ی پدر نیکوکار در قالب ولایت فقیه را رسوا می‌کنند و تجربه‌ی مستقیم کشتار و خون‌ریزی و شکنجه و بگیر و ببند و پای مال کردن تمامی ارزش‌های دموکراتیک را سرراست در مقابل حامیان و پاسدارانش قرار می‌دهند. اما نکته‌ی تعیین کننده این است که این شعار به رغم خواست انفجاری اش هویت طبقاتی دیکتاتور را بارز نمی‌کند. دیکتاتور و دستگاه دیکتاتوری را به مضاف می‌طلبند اما نه مضمون و محتوای دیکتاتوری سرمایه. دیکتاتوری‌ای که طی چهل و اندی سال، عناصر دینی سرکوب‌گر آن با ضرورت‌های اقتصادی نظامی سرمایه‌دارانه در هم تنیده و تافته‌اند و به اقتضای تضادهای درونی آن پیکری چنان ناهم‌گون ساخته‌اند که از طرفی لاف شکست داعش در منطقه را می‌زند و از طرف دیگر، جنسیت‌زده‌ترین سیاست‌ها را در عرصه‌ی فرهنگی جامعه‌ی خود دنبال می‌کند؛ از سویی دعوی تقابل با امپریالیسم جهانی را دارد و از سوی دیگر، دستورالعمل‌های روز سرمایه‌ی جهانی را در جهت چلانیدن طبقه‌ی کارگر بی‌هیچ کم‌وکاست اجرا می‌کند؛ از سویی دعوی برساختن امت شیعه‌ی واحد بر فراز ملت‌های منطقه را دارد و از سوی دیگر، در مواجهه با مطالبات ملیت‌های ساکن ایران تا بن دندان مسلح عمل می‌کند.

(۳)

فاصله‌ی موج‌های جنبش سیاسی در چند سال اخیر کوتاه و کوتاه‌تر شده‌اند. اگر از موج جنبش سبز در سال ۸۸ تا خیزش دی ۹۶ هشت سال طول کشید، اکنون ما با تغییری کاملاً مشهود در فاصله‌ی موج‌ها روبه‌رویم: ۱۳۹۶، ۱۳۹۸، ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱. ویژگی تعیین‌کننده و سرشت بارز این موج‌ها این است که شکست مقطعی نمی‌تواند به خفقان پی‌گیر و افت عملی جنبش سیاسی در درازمدت بیانجامد. در واقع حرکت موج‌ها مدام تکمیل‌کننده‌ی هم هستند و اگر در یک چشم‌انداز کوتاه بنگریم، گویی خطی ممتد است از موج‌های پیاپی که به‌رغم سرکوب شدید و قهرآمیز ادامه یافته‌اند. در این صورت در صورت تداوم این وضعیت این امکان عینی و واقعی مطرح می‌شود که ما با نوعی جنبش مردمی روبه‌رو باشیم که به تدریج پیکار خود را با نظام حاکم در فواصل کوتاهی تمدید می‌کند تا روزی برسد که این جنبش لحظه‌ای هم سکوت نکند و سرانجام در

هیأت یک انقلاب سیاسی به میدان آید. بنابراین مهم‌ترین دستاورد این است که اولاً یک نسل معین شاهد چند جنبش به هم پیوسته است و در نتیجه به‌سادگی تجارب خود را منتقل می‌کند. دیگر با وضعیتی روبه‌رو نیستیم که یک جنبش رخ می‌دهد و سرکوب می‌شود و افراد شرکت‌کننده در طول زمان انگیزه‌ی سیاسی خود را از دست می‌دهند. ثانیاً شکست دیگر در این جا معنایی نمی‌یابد بلکه فقط فراز و فرود یک جنبش است. اما آن‌گاه چه چیزی عامل تداوم آن است؟ سویه‌ی سلبی خیزش کنونی، نفی نظام حاکم و سازوکارهای آن، بی‌تردید نیروی محرک تعیین‌کننده‌ی جنبش است. اما سویه‌ی ایجابی خیزش کنونی در کجاست؟

(۴)

در جریان این جنبش نیروی سلطنت‌طلبان فرصت مناسبی را برای پروپاگاندا‌ی بدیل موردنظر خود از دست داد. آچمز شدن رضا پهلوی و بسنده کردن او به دو روز عزاداری و عدم ارائه‌ی کوچک‌ترین راه‌کار عملی برای نیرویی که مدعی بدیل بودن است حکم فاجعه را برای سلطنت‌طلبان و به‌طور کلی جریان‌ات راست داشت. به وضوح معلوم شد که نیروی ادعایی سلطنت در واقع هیچ است. کاریکاتوری از یک ادعا که در مواجهه با یک واقعیت عادی زندگی مردم تکه‌تکه شد. نیروهای سیاسی دیگر هم لزوماً بهتر ظاهر نشدند. به وضوح معضل قدیمی یعنی نبود مرکز یا سازمان یا حزب رهبری‌کننده خود را نشان می‌دهد. چه اصلاح‌طلبان چه ملی‌مذهبی‌ها هیچ‌کدام عملاً چیزی برای عرضه به این جنبش نوپا نداشتند. در این میان احزاب کرد مخالف جمهوری اسلامی توانستند با فراخوان اعتصاب و بسیج مردم از این فرصت تاریخی استفاده کنند و راه را برای تداوم اعتراضات به شکل عملی هموار سازند. گرچه آشکار بود که اعتصاب تنها در مناطق کردنشین عملی خواهد بود، و عملاً اعتصابی در مناطق دیگر ایران رخ نداد، اما در خلاء نیروهای سازمان‌دهنده، توانست همدلی عظیمی ایجاد کند که از مرزهای کردستان و مسئله‌ی کرد فراتر رفت. در واقع این نقش نه‌نقشی رهبری‌کننده بلکه شناخت یک بزنگاه تاریخی و ضرورت حمایت و دفاع از یک خواست عمومی مردمی بود.

(۵)

جنبش چپ ایران در شکل‌های سازمانی و غیرسازمانی خود همواره به یک‌تر مهم و تعیین‌کننده معتقد بوده‌اند: جنبش‌های خودبه‌خودی بدون داشتن رهبری ناگزیر نابود می‌شوند. در این پیش‌فرض اصل اساسی وجود سازمان یا حزبی است که عملاً توان و قدرت سازمان‌دهی را دارد. اما وضعیت کنونی چه چیزی را نشان

می‌دهد: مردم در عمل متوجه شده‌اند که جز نیروی خودشان هیچ نیرویی نمی‌تواند آنان را سازمان دهد. این پدیده ابدأً جدید نیست. ما از جنبش ۸۸ تا به امروز پیوسته شاهد این وضعیت بودیم. این تجربه در آگاهی مردمی که به دفعات به خیابان‌ها می‌ریزند حک شده است. اکنون پرسش این است: اگر رژیم حاکم از حل معضلات پیش روی خود ناتوان باشد، اگر جنبش‌های اعتراضی چون رشته نخ‌پای پی‌ای رخ دهند و اگر مکانیسم رفرم و حتی عقب‌نشینی هم بی‌فایده باشد، و اگر این عدم سازماندهی از بالا تداوم داشته باشد، آیا این امکان وجود ندارد که این جنبش‌ها ناگزیر شوند که از درون خود کانون‌های سازمان‌دهی به وجود آورند؟ یعنی آیا امکان‌پذیر نیست که این جنبش که بر بستر تضادهای ژرف چهل و چندساله با نظام سیاسی حاکم شکل گرفته خود کانون‌های خود را بیافریند؟ پاسخ معمولی و متعارف به این سوال معمولاً این است که چنین جنبشی خرد و نابود می‌شود. اما همان‌طور که پیش‌تر گفتیم با کوتاه شدن فاصله خیزش‌ها و تبدیل شدن به خطی ممتد و پیوسته، این خرد شدن دیگر به هیچ‌وجه به معنای شکست نیست، به معنای دوره‌ی طولانی سکوت و خفقان نیست، بلکه جنبش پیوسته می‌جوشد و نیروهای جدیدتری به آن افزوده می‌شوند. در چنین شرایطی طبیعی است که معترضان به تدریج نوعی سازمان‌دهی و شبکه‌ی ارتباط میان خود به وجود آورند؛ شبکه‌هایی که هم می‌توانند محلی باشند هم مرکزی.

(۶)

فضای اختناق و سرکوب ممتد در کل دوران جمهوری اسلامی که هم احزاب سیاسی لایه‌های اجتماعی و هم نهادهای مدنی را نابود کرد، عملاً منجر به آن شد که توده‌های مردم و فعالان سیاسی برای ارتباط روزمره، خبررسانی و کسب‌وکار روزانه به‌ویژه در شرایط بحران شدید اقتصادی به رسانه‌های اینترنتی وابستگی عمیقی پیدا کنند. از دل این پیوند روزمره شبکه‌های اجتماعی گوناگونی به‌ویژه در ده سال اخیر شکل گرفته است. علاوه بر این فعالان سیاسی با تکیه بر اینترنت عملاً به‌جای محفل‌ها، سازمان‌ها یا احزاب سیاسی اخبار را به هم می‌رسانند؛ خبرها و گزارش وقایع به تشجیع و برانگیختن مبارزان در شهرهای مختلف می‌انجامد، از یک‌دیگر می‌آموزند و تجربه‌های خود را به هم منتقل می‌کنند. اینترنت در ایران عملاً در قامت رسانه‌ای ایفای نقش می‌کند که هیچ جای‌گزین معینی در حال حاضر برای آن وجود ندارد. همین وضعیت در عین حال چشم‌اسفندیار جنبش‌های کنونی است. قطع سراسری اینترنت به نوعی با سرنوشت جنبش درآمیخته است. معضل برجسته این است که قطع شدن اینترنت در ایران، چنان‌که تجربه‌ی آبان ۱۳۹۸ نشان داد، باعث قطع

پیوندهای چندگانه‌ی مبارزان می‌شود. این مشکل هنگامی عمیق‌تر می‌شود که در زمان تکوین و رشد و گسترش تظاهرات خیابانی از تشکیل شبکه‌های گوناگون در شکل محفل‌ها، انجمن‌ها، گروه‌ها و سازمان‌ها و شبکه‌های مردمی غفلت ورزیده شود. در این صورت بی‌تردید اگر کانون‌های سازمان‌دهی در این فاصله شکل بگیرند تا حد زیادی می‌توان بر این نقطه ضعف غلبه کرد. کانون‌های سازمان‌دهی محلی در هر سطحی به واقع شکلی است که می‌تواند به تداوم این جنبش یاری برساند و مشکل نیاز به ارتباط روزافزون مبارزان و اتخاذ تاکتیک‌های گوناگون و جمعی را حل کند.

(۷)

همان‌طور که جنبش فعلی حاصل فرایند طولانی و پرافت‌وخیز روندهای سیاسی و اقتصادی چند دهه‌ی گذشته است، تداومش نیز در گرو فراخواندن تمامی مطالباتی است که در گذشته‌ی این جنبش طرح شده و احتمالاً به حاشیه رانده شده‌اند. مسئله نه اولویت‌بندی مطالبات که برجسته ساختن پیوند مشترک میان آنهاست، نشان دادن این‌که امری ایدئولوژیک هم‌چون حجاب، چگونه در پیوند با بخش‌هایی از سازوکار بوروکراتیک جمهوری اسلامی عمل می‌کند، از بودجه‌ی عمومی تغذیه می‌شود، اقتصاد مشخصی پیرامون حوزه‌های کالایی‌اش شکل می‌گیرد و کارکرد معینی در ایدئولوژی داخلی و منطقه‌ای رژیم ایفا می‌کند. منحصر کردن عناصر فرهنگی و ایدئولوژیک رژیم به ویژگی‌های منحصر به فرد گروهی «ارتجاعی» و «عقب‌مانده»، به دسته‌ای «عمامه‌به‌سر» و «آخوند» که جز «روضه‌خوانی» توانایی دیگری ندارند، ندیدن شبکه‌ای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک گسترده‌ای است که «عمق استراتژیک» و ادوات جنگی آن تا حادثه‌ترین منازعات منطقه‌ای و بین‌المللی بین نیروهای امپریالیستی نفوذ کرده و بستر اقتصادی آن‌ها می‌تواند زمینه‌ساز دور تازه‌ای از انباشت سرمایه در مقیاسی منطقه‌ای شود. از همین روست که پیوستن گروه‌های صنفی یا کارگری، به‌ویژه آن‌ها که در سال‌های اخیر منسجم‌ترین اعتراضات را شکل داده‌اند، می‌تواند هم انرژی مضاعف و سازمان‌یافته‌ای برای تداوم به این جنبش تزریق کند و هم بالقوه‌گی‌هایی برای گذار جنبش از مرحله‌ی سلبی به مرحله‌ی ایجابی فراهم سازد. از این رو، مسئله‌ی «معیشت» یکی دیگر از حلقه‌هایی است که می‌تواند افزون بر گردآوردن گروه‌های بیش‌تری از جامعه حول جنبش، پیوند معین بخش‌های اقتصادی سیاسی و ایدئولوژیک رژیم را عیان‌تر سازد و هدف بگیرد.

(۸)

شکل‌گیری جنبش کنونی بیش‌ترین شباهت‌ها را با جنبش‌های بهار عربی دارد. تسخیر فضای سیاسی از طریق جنبشی بی‌سر و بی‌مرکز و سپس شکل‌گیری مرکز و سر و رأس. بزرگ‌ترین ضعف بهار عربی اما این بود که به دلیل نداشتن برنامه‌ای اجتماعی برای انقلاب به سرعت در دام پیش‌فرض‌های نئولیبرالی حاکم در منطقه و اساساً در جهان گرفتار شد و عملاً چارچوب تغییر آن‌ها در محدوده‌ی مورد نظر نئولیبرالیسم باقی ماند. اما نکته این است که جنبش بهار عربی در فاصله‌ای یکی دوساله در میان فعالان جوان شکل گرفت اما وضعیت ما و جنبش‌های کنونی ما نتیجه و حاصل چهل و چندسال تضادهای حل نشده است. همین اختلاف به ظاهر کوچک دریایی از امکانات، پیشرفت‌ها یا پس‌رفت‌ها را به وجود می‌آورد. مثلاً اگر در جریان تکوین و تداوم جنبش‌های مقطعی مردم ایران ایده‌ی برنامه‌ی اجتماعی برای دگرگونی کل مناسبات حاکم در میان نیروهای شرکت‌کننده اشاعه یابد، اگر عناصر طرفدار دگرگونی انقلابی سوسیالیستی به درک عمیق رابطه مسائل دمکراتیک و سوسیالیستی انقلاب ایران برسند و یکی را به نفع دیگری کنار نگذارند و در فرایندی خستگی‌ناپذیر بر اهمیت برنامه‌ی اجتماعی تاکید کنند، اگر درک نیروهای مترقی از «دموکراسی» محدود به تجربه‌های دموکراسی پارلمانی اروپایی نماند و شکل‌های امکان‌پذیر دموکراسی مستقیم و رادیکال در حیطه‌های سیاسی و اقتصادی را دربر بگیرد این امکان شاید پدید آید که در جریان سازماندهی از درون جنبش مردم ایران مبارزه برای دگرگونی رادیکال کل مناسبات اجتماعی نقش برجسته‌ای ایفا کند.